

بسم الله الرحمن الرحيم

سه شنبه جلسه ۵۱۱

کلام در دلالت جمله شرطیه بر مفهوم بود. آخوند ره انصراف را قبول نفرمود و سه اشکل به آن وارد نمودند اشکال اول ایشان این بود که این گونه نیست که علقه لزومیه و ترتب در جایی که شرط، علت تامه منحصره باشد اشد و آكد باشد.

آقای ایروانی ره به آخونداشکال فرموده اند که تاثیر شرط درجایی که علت و شرط منحصره است اشد می باشد اما اگر علت غیر منحصره باشد ربط اشد نیست و ضعیف می باشد چراکه ممکن است ربط از آن جدا شود به شیء دیگر متصل گردد.

استاد: ما مقصود ایشان را متوجه نشدیم. اینکه ربط در «ان کانت الشمس طالعة فالنهار موجود» به نسبت به «ان کانت الشمس طالعة فالضوء موجود»، اشد است را نفهمیدیم. در جایی که علت منحصره نباشد دو شیء ربط دارد اما به چه علت ربط ضعیف باشد؟! اصلا ما ربط جمله شرطیه و علقه لزومیه را غیر ثبوت الجزاء عند ثبوت الشرط متوجه نمی شویم.

بعد مرحوم آخوند تقاریبی را برای اطلاق بیان کردند

تقریب اول اطلاق:

ان شرطیه و ادات شرط دلالت می کند که ربط و ترتب در همه جا وجود دارد. اگر قرار باشد علت غیر منحصره نباشد نیاز به بیان دارد مانند وجوب نفسی و وجوب غیر.

توضیح مطلب بنابر کلام مرحوم حاج شیخ اصفهانی:

در جایی که نمی دانیم وجوب در «یا ایها الذین آمنوا اقموا الصلاة» وجوب نفسی یا وجوب غیر است، مرحوم آخوند فرمودند مراد وجوب نفسی می باشد چرا که وجوب غیر نیاز به بیان دارد زیرا آن بدین معناست که وجوب عند وجوب الغیر، للغیر می باشد لذا اگر مولا در مقام بیان باشد و قید نیاورد، معلوم می شود که وجوب در جمیع حالات می باشد به دلیل اینکه وجوب در جمیع حالات، عدمی باشد و عدم نیاز به بیان ندارد و حال آنکه وجوب در بعضی از حالات، یک امر وجودی است و امر وجودی نیاز به بیان دارد.

در مانحن فیه نیز مرحوم حاج شیخ این گونه می فرماید که اطلاق ترتب جزاء بر شرط اقتضاء می کند که ترتب، ترتب علت منحصره است اما اگر بخواهد ترتب بر علت غیر منحصره دلالت کند، باید بیان نماید چرا که این ترتب و لزوم یک امر وجودی است و احتیاج به بیان دارد.

اشکالات مرحوم آخوند بر تقریب اول:

اشکال اول: اطلاق در ادات شرط معنی ندارد زیرا معنای ادات شرط، حرفی می باشد و معنای حرفی قابل تقييد نيست چراکه تقييد فرع لحاظ طبيعي است و حال آنکه لحاظ معنای حرفی، آلی است و لحاظ آلی، عدم اللحاظ می باشد. لحاظ «من» در «جئت من المدرسة» لحاظ آلی است و بدین معناست که «من» را نمی بیند و مدرسه را می بیند. معنای «من» مندک و مغفول عنه می باشد. وقتی از مدرسه را دید، دیگر قابل تقييد نيست و وقتی قابل تقييد نشد دیگر قابل اطلاق نیز نيست زیرا تقابل اطلاق و تقييد، تقابل ملكة و عدم ملكة می باشد. بله اگر خود ربط و ترتب دارای معنای مستقلى می بود و متكلم این معنای مستقل را لحاظ می کرد و تقييد می زد، اشکال وارد نبود و حال آنکه ربط که لحاظ نمی شود بلکه ربط بين شرط و جزاء لحاظ می شود و این ربط خاص می باشد. اگر مثلاً کسی بفرماید «ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود» معنای «ان»، ترتب نهار بر شمس است و به معنای مطلق ربط نمی باشد. علی هذا، معنای «ان كانت الشمس طالعة فالنهار موجود» با «ان جاءك زيد فاکرمه» فرق می کند چراکه معنای «ان» در این جمله شرطیه ربط اکرام به مجيئ می باشد. پس چگونه «ان» مقيد شود در حالی که لحاظ نشده است و آنچه لحاظ می شود ربط طرفین می باشد و ربط طرفین قابل تقييد نيست.

استاد: در دوره قبل اشکال نمودیم که آخوند فائند که وضع حروف به نحو وضع عام و موضوع له عام می باشد و مانند وضع اسمی است لذا قابل تقييد می باشد. دیروز بیان کردیم که این اشکال وارد نيست زیرا اگر چه وضع حروف به نحو وضع عام و موضوع له عام می باشد اما در مقام استعمال آخوند می فرماید ابتداء اگر آلیاً استعمال شود «من» برای او وضع شده است. مشکل در عدم اللحاظ است و تا لحاظ نشود قابل تقييد نيست.

نقض آقای ایروانی ره به آخوند ره:

شيخ انصاری ره در مبحث اوامر فرمود که قيد به ماده بر می گردد در حالی که آخوند می فرماید قيد به هیئت بر می گردد. علی هذا، عین این حرف در وجوب نفسی و وجوب غیرى نیز می آید. وجوب، مفاد صیغه افعال است. معنای جزئی اگر قابل تقييد نيست پس چرا در «لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» وجوب حج مقيد شده است؟! همان طور که در آنجا با آن که معنای حرفی است، ممکن است قيد به هیئت بر گردد در ما نحن فيه نیز ممکن است قيد به هیئت بر گردد و فرقی بين دو مقام نيست.

استاد:

حل آن بدین شکل می باشد که شارع یا حاکم، ربط را لحاظ نمی کند تا گفته شود ربط که لحاظ نمی شود بلکه ربط با طرفین را لحاظ می کند. متكلم گاهی مواقع ربط طلوع شمس و وجود نهار و ترتب نهار بر طلوع شمس را مطلق ذکر می کند و گاهی مواقع مقيد ذکر می کند بدین شکل که شرط دیگری نباشد. لحاظ خود ربط، آلی است و استقلالی نيست اما ربط طرفین مانند ربط طلوع شمس و وجود نهار استقلالی است لذا می

تواند مقید نماید. اگر منحصره باشد نیاز به قید ندارد و اگر علت منحصره نباشد، احتیاج به قید دارد. بنابر این اشکال وارد نیست و همین جواب را در صیغه افعال ذکر می کنیم. وجوب را نمی تواند مقید کند اما وجوب صلاة را که می تواند مقید کند. معنای حرفی با مدخول آن، لحاظ استقلالی دارد.

سوال: اگر واقع ربط را می فرمایید خوب الکلام، الکلام و اگر مفهوم اسمی آن را می فرمایید که با طرفین درست می شود شبیه ماده منتسبه است.

جواب: اولاً ماده منتسبه نیست چرا که خود آخوند قائلند که قید به هیئت تعلق می گیرد و ثانیاً خواهد آمده که ماده منتسبه ای که آقای نائینی بیان می کنند چیزی غیر از همین وجوب نیست.

سوال:

جواب: لحاظ طلبی که استعمال شده، لحاظ آلی است یا استقلالی؟.... مصحح استعمال است یعنی داخل در مستعمل فیه نیست.... آخوند فرق بین اسم و حرف را در همین می گذارد که حرف را واضح وضع کرده است برای جایی که به نحو آلی لحاظ شود و اسم را وضع کرده برای جایی که به نحو استقلالی لحاظ شود..... طلب وقتی آلیا لحاظ شود، یعنی لحاظ نشده است.

اشکال دوم: وجوب نفسی و غیره در وجوب با یکدیگر فرق می کند زیرا وجوب نفسی وجوب در جمیع حالات می باشد و وجوب غیره در بعضی از حالات می باشد اما در قضیه شرطیه بدین شکل نیست که ربط و شرط در جایی که علت منحصره باشد، در جمیع حالات موجود باشد تا بتوان گفت به دلیل اینکه امر عدمی است نیاز به بیان ندارد و جایی که علت غیر منحصره باشد، ربط در بعضی از حالات است لذا می توان گفت به دلیل اینکه امر وجودی است نیاز به بیان دارد. در قضیه شرطیه خواه علت منحصره باشد یا نباشد، ربط در جمیع حالات موجود می باشد. ربط همان طور که شرط علت منحصره باشد وجود دارد، در جایی که علت غیره منحصره باشد نیز وجود دارد پس در ربط بودن هیچ فرقی با هم ندارند لذا هر کدام که باشد نیاز به قید دارد.

استاد: این فرمایش بدین معنی درست نمی باشد زیرا اینکه مولا بگوید احل الله البیع و بگوئیم مولا در مقام بیان است لذا اگر مقصود او مثلاً بیع ربوی باشد باید قید می زد، بنابر این عدم القید نشان می دهد معنای بیع، مطلق است زیرا قید همان طور که در مقام ثبوت وجود است در مقام اثبات نیز باید بیان بیاورد، و اطلاق همان طور که در مقام ثبوت عدم و هیچ چیز نیست در مقام اثبات نیز نیاز به چیزی ندارد، حرفی غلط میباشد و اساس اطلاق بر این نمی باشد زیرا اینکه می گویند اگر مقصود از احل الله البیع، بیع ربوی باشد باید بیان بیاورد، ما نیز می گوئیم در جایی که مقصود اطلاق نیز باشد باید بیان بیاورد. لا یقال که عدم، بیان نمی خواهد لانه یقال چه کسی گفته است عدم، بیان نمی خواهد. الآن اگر کسی هیچ حرفی نزنند آیا می توان به او

نسبت داد که امروز به درس نمی آید به خاطر اینکه در جواب سوال «آیا به درس می آیی» سکوت کرده بود. همان طور که آمدن بیان می خواهد، نیامدن نیز بیان می خواهد.

عقلاء برای سهولت کار خویش یک قواعد عامه دارند آن قواعد آمده این می باشد که مثلاً اگر ما خواستیم تفهیم کنیم که خصوص بیع غیر ربوی صحیح و نافذ است ذکر می کنیم اما اگر مقصود مطلق بود قید نمی آوریم مثل اینکه در عرف می گویند اگر خواستم فردا به درس بیایم زنگ می زنم، یعنی اگر زنگ نزد نمی آیم، این یک قرار است لذا ممکن است برالعکس باشد و در جایی که بخواهد نیاید زنگ می زند، در واقع نگاه می کند بیشترین احتمال چیست، آنرا اصل قرار می دهد، لذا چه بسا ممکن است مقصود در جایی که بیان نمی کند وجود باشد. این قاعده عامه عقلائی است و اطلاق صغرای این قاعده است و اینکه اگر مقصود مقید باشد قید را بیان می کنند و اگر مقصود مقید نباشد قیدی بیان نمی کنند. این مطلب وجهی است که می گویند مقدمات حکمة دلیل بر اطلاق می باشد لذا منافات ندارد که دو امر وجودی باشند اما در عین حال اطلاق مفید یکی از آنها باشد مانند وجوب تعیینی و تخییری که هر دو وجودی می باشند زیرا وجوب تعیینی یعنی اگر مکلف مثلاً ورزش کند باز نماز واجب است و نماز حتی در این صورت نیز واجب است. اتفاقاً واجب تخییری بیشتر شبیه امر عدمی است تا وجوب تعیینی اما در عین حال می گوئیم اطلاق صیغة تقضی التعیینة چرا که در عرف عقلاء اینگونه بناء گذاشته شده است که اگر مراد و مقصود وجوب تعیینی بود قید نمی زنیم و اگر وجوب تخییری بود قید می زنیم.

پس باید دید وقتی در میان عقلاء قضیه شرطیه و «ان جاءک زید فاکرمه» بدون قید گفته می شود آیا دلالت بر اینکه مفهوم، علت منحصره هست می کند؟ اگر دلالت کند می گوئیم مقدمات حکمة مفید آن می باشد چرا که عرف بناء را بر این گذاشته است. آخوند فکر می کند که باید اطلاق امر عدمی باشد و مقید امر وجودی باشد لذا اگر جایی هر دو امر، وجودی بودند و فرقی بین آن دو نبود، اطلاق مفید هیچ یک از آنها نمی باشد. پس این بحث ها فنیاً غلط می باشد بله آخوند باید می فرمود ما بنای عقلائی نداریم که قضیه شرطیه، علت منحصره می باشد.

یک مطلب را ممکن است کسی ادعی کند که در مواردی که امر دائر بین وجود و عدم است عقلاء و عرف محاوره معمولاً اینگونه اند که امر وجودی را با قرینه می آورند، اما این امر کلیت ندارد. اطلاق امری عقلی نیست تا بتوان گفت آن در مقام ثبوت، امری وجودی است لذا در مقام اثبات نیاز به بیان دارد. اینکه می گویند مقدمات حکمة را عقل اقتضاء می کند غلط می باشد بلکه مقدمات حکمه موجب می شود که برای آن قاعده عامه ای که عقلاء دارند، صغری پیدا شود. لذا این اشکال وارد نیست.

سوال: لب فرمایش شما این است که مطلق آن ماهیت مهمله لابلشرط مقسمی نیست

جواب: نه اگر لابلشرط مقسمی هم باشد باز فرقی نمی کند

سوال: اگر این باشد وقتی لفظ را مطلق ذکر می کند، بیان به همین مقدار هست
جواب: شاید این بیان ناقص باشد و چیز دیگری نیز باشد. کبرای «عدم البیان بیان علی العدم» از کجا آمده
است.

سوال: نمی فرماید که بیان نمی خواهد بیان می خواهد منتهی همین لفظ کافی است.
جواب: این که بیان نیست زیرا این مقدار که در آن دیگری هم هست. عالم در «اکرم العالم» و «اکرم العالم
العدل» به یک معناست و الا مجاز می شود... شاید قید دیگر داشته باشد... جناب آخوند ره احتمال وجود
قید را به چه چیزی دفع می کنید؟ با «عدم البیان بیان علی العدم»، این کبری که دلیل ندارد.
این حرف را من در کلمات آقای صدر دیده بودم بعد مشاهده کردم که در کلمات آقای ایروانی ره وجود داشته
است. مدتها در ذهن ما بود که یعنی چه «عدم البیان بیان علی العدم». (فکر کردن بدین معناست که ممکن
است کسی شصت سال درس خارج دهد اما «عدم البیان بیان علی العدم» را مثل ضبط صوت تکرار کند. این
نشان می دهد که مجتهد نیست. مقلد گاهی در شک سه و چهار است و گاهی مقلد در این است که «عدم
البیان بیان علی العدم». پس قاعده عامه باید در عرف محاوره باشد لذا فرمایش آخوند اول کلام است که ترتب
در آنجایی که علت منحصره باشد و در آنجایی که منحصره نباشد، یکسان می باشد و اثبات هر کدام نیاز به
بیان دارد، بخلاف صیغه امر که به دلیل اینکه یکی از آنها عدمی است، اثبات آن نیاز به بیان ندارد. تمام اینها
مدعاست. اگر چه که ما نیز ادعای کردیم اما مدعای ما این است که فرمایش آخوند بی اساس است و ایشان
باید ببینند که در ظهورات عرفی و قواعد عامه محاوره، قاعده چه می باشد.

سوال:

جواب: ثبوت یعنی مراد جدی... مرادی جدی اگر همه ی بیع هاست باید بیان کند... چه کسی گفته
است که اگر مراد جدی همه بیع ها باشد بیان نمی خواهد.

این حرف غلط است که امر وجودی مؤونه زائده می خواهد. (انسان باید در مطالب علمی از اجتماع نقضین
که بگذرد فکر کند. همه بزرگان ارسال مسلم گرفته اند که حجت قطع ذاتی است، وقتی شیخنا الاستاذ ره
اشکال فرمود دیدیم که به مرده اگر بگویند تکان می خورد که حجت قطع ذاتی نیست).

اگر بفرمایید که مقصود آخوند نیز همین است که در سیره عقلاء و قواعد عامه، بناء را بر این می گذارد.
جواب می دهیم که ممکن است در یک جایی دو امر وجودی باشد اما یکی از آنها را بنا می گذارند که «عدم
البیان بیان علی العدم» مانند وجوب تعیینی.

سوال:

جواب: وجوب تعیینی امر عدمی نیست... خود آخوند قبول دارد که وجوب تعیینی امر عدمی نیست...
پس این حرف غلط است که می فرماید که ربط ها یکسان می باشد بلکه باید بفرماید قاعده عامه در مقام

وجود ندارد. اگر چنانچه آخوند حرف ما را می زند نباید در کفایه بفرماید ربط همان طور که در علت منحصره هست در علت غیر منحصره نیز هست لذا هر دو نیاز به بیان دارند.

تقریب دوم اطلاق:

آخوند ره می فرماید ظاهر قضیه شرطیه این می باشد که شرط در جمیع حالات مؤثر فعلی است خواه شرط دیگر بیاید یا نیاید. اگر قرار باشد شرط دیگری قبل از آن باشد و این شرط علت منحصره نباشد دیگر این شرط مؤثر فعلی نخواهد بود. پس اطلاق دلالت می کند که مؤثر فعلی غیر از این شرط وجود ندارد و الا باید می فرمود: «ان لم یسبقه فلان شرط او لم یقارنه فلان شرط». حال که قیدی نفرموده است اطلاق می گوید مؤثر فعلی این می باشد.

این تقریب را آخوند قبول نموده، منتهی فرموده است از کجا بفهمیم که مولا در مقام بیان مؤثر فعلی می باشد. نکته: اصلی اولی این است که مولا در مقام بیان می باشد و اگر بخواهد در مقام بیان نباشد قرینه می خواهد اما آخوند ره در این جا می فرماید اصل اولی در این نیست که مولا در مقام بیان مؤثر فعلی است لذا می فرماید اگر نگوییم که در خارج محقق نمی شود حداقل نادر التحقق است.

به مرحوم آخوند اشکال شده است که چه فرقی بین این اطلاق و اطلاق اولی وجود دارد. ایشان در اطلاق اولی اشکال نفرمود که این حرف درست می باشد ولیکن نادر التحقق می باشد.

حاج شیخ اصفهانی رضوان الله تعالی علیه این گونه فرمایش آخوند ره را توضیح داده اند که این شرطیه دلالت می کند که شرط صلاحیت للتأثیر را دارد و دلالت نمی کند مؤثر فعلی است. شما می خواهید بفرمایید که مولا در مقام بیان این می باشد که شرط مؤثر فعلی است، این نیاز به قرینه دارد. مفاد قضیه شرطیه این می باشد که مولا در مقام بیان این است که شرط صلاحیت للتأثیر دارد.

آقای روحانی دو اشکال به حاج شیخ اصفهانی نموده است اشکال اول این می باشد که اگر شما گفتید که قضیه شرطیه دلالت می کند که شرط صلاحیت للتأثیر دارد و مؤثر فعلی نمی باشد در مثل ان جاءک زید فاکرمه نمی توانید بگویند که حین مجیی، اکرام واجب است چرا که مجیی زید صلاحیت وجوب را دارای می باشد اما شاید مانعی در میان باشد. شرط مقتضی للتأثیر است.

سوال:

استاد: همان طور که آقای ذاکری گفتند مقصود حاج شیخ این نیست که این شرطیه مقتضی جزاء است بلکه ایشان می فرماید شرط برای تحقق جزاء تام و تمام است و اگر شرط بیاید جزاء قطعاً محقق می شود اما آیا فعلاً هم تاثیر می گذارد یا شرط دیگری فعلاً دارد تاثیر می گذارد را کاری ندارد.

فللکلام تتمه ان شاء الله فردا. و صل الله علی محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علی اعدائهم اجمعين.